

خشونت و قدرت در

فلسفه سیاسی هانا آرنت*

قصیم

● خشونت

● نوشته: هانا آرنت

● ترجمه: دکتر عزت‌الله فولادوند

● انتشارات خوارزمی — چاپ اول ۱۳۵۹

● ۱۶۳ ص — ۲۶۵ ریال

مقدمه

کتاب خشونت اولین ترجمه‌ای است که تاکنون از نوشته‌های اندیشمند و پژوهشگر نامدار، خانم هانا آرنت، به فارسی منتشر شده است. هانا آرنت در دنیای غرب و بویژه در ممالک آلمانی و انگلیسی زبان، علی‌الخصوص آمریکا، به عنوان متفکری صاحب نظر و نظریه‌پرداز عمیق در قلمرو فلسفه سیاسی و تاریخ شهرت دارد. وی به سال ۱۹۰۶ در شهر هانوور آلمان به دنیا آمد و پس از پایان دوره دبیرستان نزد بزرگانی چون هایدگر، هوسرل، بولت من و کارل یاسپرس به تحصیل فلسفه، الاهیات و زبان‌های کهن پرداخت. در ۲۲ سالگی دکترای فلسفه را با پروفیسور یاسپرس به پایان رساند و دیری نگذشت که در جامعه دانشگاهی آلمان و نزد استادان پیشین خود، همچون متفکری اصیل با نظریاتی بدیع، و محقق عمیق و دوراندیش اعتبار و شهرت یافت.^۱

* نقل از «نقد آگاه»، دفتر دوم، انتشارات آگاه، ۱۳۶۲، تهران.

۱- از جمله استادان بزرگی که هانا آرنت از آن پس پیوند فکری و مراوده صمیمانه و پایداری با آنها یافت کارل یاسپرس بود. پروفیسور یاسپرس خیلی زود به استعداد و دانش و روحیه موشکاف و تیزبین هانا آرنت پی برد. وی در پیشگفتاری که به سال ۱۹۵۵ بر ترجمه آلمانی کتاب عظیم هانا آرنت به نام «ناصر و منابع

هانا آرنت پس از روی کار آمدن هیتلر مورد تعقیب قرار گرفت و دستگیر و زندانی شد. چندی بعد توانست از زندان رهایی یابد و به پاریس مهاجرت کند. تا سال ۱۹۴۰ در فرانسه ماند و پیش از آنکه ارتش هیتلر وارد خاک فرانسه شود، آن سرزمین را به قصد آمریکا ترک کرد و تا پایان عمرش مقیم نیویورک باقی ماند (هانا آرنت در سال ۱۹۷۵ به بیماری قلبی درگذشت).

کتاب *خشونت (On Violence)* جزء آثار متأخر نویسنده به شمار می آید. متن انگلیسی آن اولین بار به سال ۱۹۷۰ در نیویورک انتشار یافت و در همان سال ترجمه آلمانی اش با ویرایش خود هانا آرنت در آلمان فدرال به چاپ رسید.

این کتاب مشتمل است بر سه فصل بعلاوه هیجده ضمیمه. در فصل اول، هانا آرنت وجوه گوناگون اعمال قهر و خشونت را نکته به نکته طرح می کند، به نقش خشونت در تکنولوژی نظامی، وضعیت علوم و دانشگاهها، و عصیانهای اجتماعی می پردازد و به بن بست‌هایی که جهانیان به علت تراکم بیسابقه ابزار خشونت با آن روبرو شده اند، اشاره می کند و با کمک گیری از آثار متفکران گذشته و حال نشان می دهد که تا چه حد ذات و محتوای خشونت ناشناخته مانده و یا نادرست شناخته شده است.

در فصل دوم وارد عرصه قدرت سیاسی می شود. در اینجا به تفکیکی روشن و صریح مابین مفاهیم خشونت (قهر) و قدرت می پردازد و با موشکافی و دقت نظر خاصی نشان می دهد که به سبب اختلاط معانی قهر و خشونت با مفهوم قدرت، اغتشاش مفهوم و تعریف در این مورد نزد نمایندگان کلیه مکاتب گوناگون فلسفه سیاسی و علوم اجتماعی به چشم می خورد. با تمایزی که او بین قهر و قدرت قائل می شود، به نقدی روشنگر از آراء و عقاید متفکران دیگر درباره مفهوم قدرت همت می گمارد و از این میان به دریافتی مثبت از مساله قدرت می رسد. در واقع در سراسر این فصل و نیز در سایر بخش های کتاب، در کنار مفهوم خشونت، مفهوم قدرت است که

سلطهٔ توتالیتر نگاشته، به نکته ای تاریخی اشاره می کند: «سالها پیش از ۱۹۳۳ هانا آرنت متوجه رویدادهایی که در شرف وقوع بودند و خود من آنها را ناممکن می دانستم، شده بود. او هنگامی که دیگر این وقایع (ظهور و استقرار حکومت نازیها) آغاز شدند، مطمئن بود که تاریخ ورق خورده و تأثیراتی بسیار وسیع و عمیق به وقوع پیوسته اند، پس در اندیشه مشاهده و درک آنها بود. به این جهت در کنار سایر کتب و منابع، شروع کرده بود به جمع آوری بریده های روزنامه ها. همین بریده های نشریات آن روز بود که وقتی برای بازرسی خانه اش در برلین هجوم آوردند، موجب دستگیری و زندانی شدن او شد». مترجم محترم آقای فولادوند هم در پیشگفتار بر ترجمه کتاب *خشونت* به گوشه های دیگری از دوستی و ارتباط فکری یاسپرس با آرنت اشاره می کند.



مورد کند و کاو و بررسی قرار گرفته و چه بسا به خاطر اهمیت هر دوی این مفاهیم است که وی متن آلمانی کتاب را با عنوان قدرت و قهر (Macht und Gewalt) به چاپ رسانده است. سرانجام در فصل سوم، هانا آرنست به بسیاری از نظریات علمی، سیاسی و ایدئولوژیک دربارهٔ خشونت و قدرت و علل و ماهیت اعمال قهرآمیز اشاره می‌کند. در سراسر این فصل نیز با اطلاعات وسیع هانا آرنست روبرو می‌شویم که از وقوف و آگاهی عمیق او از رویدادهای تاریخی سیاسی، جنبش‌های عصیان‌آمیز، نقش دستگاه‌های بوروکراتیک دولتی و چگونگی استادگی جامعهٔ خشونت‌زده در مقابل خطرات ناشی از زوال قدرت شهروندی حکایت می‌کند. در این کتاب او همه جا مبشر پیگیر و خستگی‌ناپذیر قدرت و رشد و توسعه آن و مخالف سرسخت قهر و خشونت است و در پایان کتاب با بصیرتی خاص هشدار می‌دهد که: «هرگونه کاستی در اقتدار^۱ به معنای دعوت به خشونت‌گری است، کمترین دلیلش هم اینکه کسانی که زمام قدرت را به دست می‌گیرند، خواه فرمانروایان و خواه فرمانبرداران، هنگامی که احساس کنند سر رشته از دستشان بیرون می‌رود، همواره دچار این وسوسه می‌شوند که خشونت را جانشین قدرت کنند و خلاصی از این وسوسه همیشه برایشان دشوار بوده است» (۱: ۱۲۸)

۱- منظور Power یا Macht است که بهتر بود همه جا قدرت ترجمه شود.

گفتیم که در کنار مسأله خشونت، موضوعی که در این اثر بیش از همه مورد بحث هانا آرت واقع شده است موضوع قدرت است. او در اکثر آثار مهم خود به این مسأله و وجوه و جوانب آن پرداخته و در هر اثر وجهی از نظریه قدرت خود را باز نموده است. کوشش من این است که با استفاده از کتاب خشونت و مراجعه به سایر آثار او طرحی منطقی از نظریه قدرت او به خوانندگان عرضه کنم. اما پیش از پرداختن به این مسأله تذکار یکی دو مطلب را در مورد ترجمه فارسی خشونت لازم می‌بینم: زبان این کتاب چندان روان نیست و در موارد متعدد لحن ترجمه دارد. درباره معادل فارسی برخی اصطلاحات، یا در موضوع حفظ وحدت اصطلاح، نیز جای حرف هست. امیدواریم مترجم و ناشر محترم فرصت پرداختن به این گونه موارد و اصلاح آنها را در نشرهای بعدی کتاب پیدا کنند.

۱ - عناصر سازنده مفهوم قدرت

واژه قدرت بار معنایی سحرآمیزی دارد. از دیر باز، طوری از قدرت، سخن رفته که گویی قدرت مظهر یار و توان خدایان اساطیری است. واژه قدرت با آنکه آثار خشونت، صولت و سطوت، فرمان و اطاعت، اجبار و اضطرار و... را به خاطر می‌آورد، باز به رغم این تأثیر آکنده از اجبار و اضطراب، کانون پر جاذبه و مرکز تمایلات و توجهات توده‌های مردم به شمار می‌آید و رابطه ذهنی مردم با این مقوله دستخوش تضادها و تناقضات فراوانی است. گویی قدرت در عین دور و غریب بودن از آنها، چیزی است که به طور طبیعی در دست آنهاست و باید هم باشد؛ چیزی است که به طرزی شگفت و نامعلوم از کف آنها ربوده شده و آنگاه همچون حربه خصم علیه آنها به کار رفته است. قدرت برای مردم جاذبه دارد، جاذبه‌ای سحرآمیز. در این واژه چه نهفته است و عناصر سازنده این مفهوم کدامند که قدرت چنین رابطه پیچیده و پرتب و تابى با جامعه پیدا کرده است؟

نظریه پردازان علوم اجتماعی و سیاسی و سردمداران جنبش‌ها، اکثراً این واژه را به گونه‌ای مورد استفاده قرار داده و تعاریفی از آن عرضه کرده‌اند که بیش از هر چیز عنصر جبر و تحمیل را در ذهن زنده می‌کند. از قدمایی چون ولتر^۱ و ژوونل^۲ گرفته تا معاصرینی مانند ماکس وبر^۳،

۱- «قدرت عبارت از اینست که دیگران را وادار کنم آنگونه که من میل دارم عمل کنند» (۱ : ۵۶).

۲- «بدون فرمان و اطاعت قدرت وجود ندارد» (۱ : ۵۷).

۳- «قدرت یعنی هر گونه امکان اینکه در یک رابطه اجتماعی، اراده خویش را حتی در برابر مقاومت از خارج استوار کنیم» (ایضاً).

مانوتسه تونگ^۱، رایت میلز^۲، پولانزاس^۳ و... همگی شرح و تعریفی از قدرت به دست داده‌اند که متضمن «سلطه بر کس دیگر»، «فرمان مطاع»، و «تحمیل اراده» است و در هر حال کارکردی هلیه فکر، خواست و کردار دیگران دارد و کانون جذب و تمرکز توان‌های اعمال اراده محض به شمار می‌رود.

تعاریف بزرگان فکر سیاسی ناظر به این معنی هستند که اجزاء نهفته در قدرت مجموعه‌ای بهم پیچیده از زور و اجبار و خشونت و الزام اطاعت و اقتضای مطلق‌اند. هانا آرنت بر این اغتشاش و در هم آمیختگی معانی در باب قدرت انگشت می‌گذارد و می‌گوید: «به نظر من این تقصیر غم‌انگیز از وضع فعلی علوم سیاسی است که در اصطلاحات ما تمایزی مابین اینگونه واژه‌های اساسی مانند «قدرت یا اقتدار»^۴، «نیرو»، «زور»، «مرجعیت»^۵ و بالاخره «خشونت» دیده نمی‌شود، حال آنکه هر یک از این الفاظ به پدیداری متمایز و متفاوت دلالت می‌کند که اگر وجود نداشت آن لفظ هم نبوده» (۱: ۶۶ - ۶۵).

اینکه پدیده‌های گوناگون نامبرده در عمل سیاسی و در عرصه واقعیت به صورت در هم آمیخته دیده می‌شوند و تمایز چندان دقیقی ندارند در زندگی عادی امری عجیب نیست؛ هانا آرنت به این نکته اشاره کرده می‌گوید: «هیچ چیز عادی‌تر از آمیختگی قدرت و خشونت نیست» (۱: ۷۱) متها برداشت نکاویده و تجزیه نشده از این واقعیت در نظریه‌های سیاسی و تعاریف ثوریک مورد اعتراض اوست. چه بسا فقدان تمایز صریح ما بین همین واژه‌ها و معانی است که به قدرت جلوه‌ای از ابهام و اعجاز می‌بخشد و زمینه‌ای برای تأثیر اساطیری آن فراهم می‌کند. در هر حال به کار گرفتن مفهوم قدرت برای توضیح و تشریح رویدادهای سیاسی - اجتماعی مستلزم وجود معنای صریح و تفکیک دقیق آن از سایر عناصر دخیل در مفهوم رایج و سنتی قدرت است: «برای توصیف پدیده‌های سیاسی، نیاز مفروضی به تفکیک مقوله‌های تفکر سیاسی چون اقتدار، قدرت و قهر داریم. همسان شمردن این مفاهیم بنیادی معمولاً به این روش انجام می‌گیرد که کارکرد آنها در اجتماع بشری مانند مخرج مشترکی از عناصر یک موضوع واحد، مثلاً رابطه فرمان دهندگان و اطاعت کنندگان در نظر گرفته می‌شود و آنگاه استنتاج می‌شود که مفاهیم مذکور همگی واژگانی گوناگون از برای توضیح همان رابطه واحداًند. در حالیکه [انواع اقتدار] به

۱- «قدرت از لوله تفنگ در می‌آید» (ایضاً). ۲- «بالاترین نوع قدرت، خشونت است» (۱: ۵۴).

۳- «مفهوم قدرت درباره اجبار مشروع به کار می‌رود» (۲: ۱۰۵).

۴- منظور Power است که به نظر ما بهتر بود به «قدرت» ترجمه شود.

۵- منظور authority است که به نظر ما بهتر بود در اینجا به «اقتدار» ترجمه شود.



هیچ‌وجه یکسان نیستند؛ [فی‌المثل] اطاعت از یک مرجع والامقام با نوع رابطه موجود میان آمر و مأمور در تشکیلات یا اتحادیه‌ای که براساس برنامه یا خواستی مشترک سازمان یافته و صرفاً از نظر رعایت صلاحیت فنی افراد تقسیماتی را معمول داشته است، و بالاخره با نوع اطاعت آدمی که در برابر لوله هفت تیر دست به جیب برده کیف پولش را تقدیم می‌کند، فرق دارد» (۳: ۲۳۲).

در اینجا هانا آرنست به سه عنصر با اهمیت که معمولاً با مقوله قدرت تداعی می‌شوند اشاره می‌کند. اول از اقتدار و مرجعیت نام می‌برد. مثلاً در موارد صلاحیت علمی و داشتن تبحر خاص در یک زمینه معین. نیازی که آدمی در این گونه موارد احساس می‌کند خود به خود موجب قبول نظر و اطاعت از دستور کسانی است که دارای اقتدار یا مرجعیت در آن زمینه معین‌اند. اتوریته یا اقتدار یک عالم ربانی و فرد روحانی نیز به قوه جاذب اندیشه و اعتقادی برمی‌گردد که وی مظهر مجسم آنست و مخاطبان او بدان اعتقاد دارند. همراه با زنده شدن و احیاء مضامین اساطیری و تجدید حیات فعال آداب و سنن کهن نیز نوعی از اقتدار پیامبرگونه ظهور می‌کند که به شخصیت بارز و طراز اول این گونه جریانات جاذبه‌ای کاریسماتیک و فره‌مند می‌بخشد. در تمامی این موارد ما در واقع با پدیده اتوریته یا اقتدار و مرجعیت رو به رو هستیم که خصوصیتی واحد دارند: «خصیصه بارز [اقتدار، یا] مرجعیت شناسایی بی‌چون و چرای آن به وسیله کسانی است

که انتظار می‌رود آن را گردن بنهند» (۱: ۶۹).

توان اجرایی این گونه اقتدار ناشی از بار کهن آراء و اعتقاداتی است که چه بسا قرن‌ها از نسلی به نسل بعد منتقل شده و در شمار خاطره‌های جمعی جامعه در آمده است. اشتعال ناگهانی نیازها در این موارد سرچشمه در خاطره‌های کهن دارد و اقبال مردم نسبت به مرجع اقتدار بیانگر پذیرش بی‌چون و چرایی است که مردمان نسبت به آداب و سنن و عادات باستانی خود نشان می‌دهند. همه در نوعی رابطهٔ ماوراء منطقی با مرکز احیاء شدهٔ یادها و یاورهای کهن قرار می‌گیرند و از تجمع ناگهانی انبوه بیشماری از مردم به گرد چنین مرکزی است که نوعی توان اجرایی استثنایی پدیدار می‌شود. گفت و گو و اقناع دو جانبه و مستمر (دیالوگ) نقش مهمی در این میان به عهده ندارد، آنچه مقدم است اطاعت بی‌چون و چراست. این خصوصیت با اطاعتی که ناشی از احساس خطر و نابودی آتی است و خود از منبع قهر و خشونت و زور سرچشمه می‌گیرد، یکسره متفاوت است. پس این دو نیز از یک ذات واحد برنمی‌خیزند. اعمال قهر و خشونت و بخصوص شکل شدیدی که دفعتاً مسألهٔ بود و نبود را مطرح می‌کند، البته می‌تواند بسرعت موجب بروز اطاعت و فرمانبرداری شود ولی بار خاطره‌ها کجا و بار خطر کجا. هر دوی این نمودهای گوناگون در جای خود باز از پدیدهٔ دیگر یعنی قدرتی که بر مبنای آگاهی و توافق بنا شده باشد متفاوت‌اند، هر چند که قهر و خشونت به اشکال گوناگون در هر گونه سلسله مراتب و سازمانیابی دخیل و سهیم است. این گونه تداخل و همبستگی قهر با قدرت بویژه از آنجا تشدید می‌شود که تأثیر منهدم‌کننده و نیز امنیت بخش قهر و خشونت به عنوان عامل از هم گسستگی یا حفظ و انسجام بافتهای قدرت، کار بازشناختن قهر و خشونت از قدرت را دشوار می‌سازد و مانع تفکیک روشن آنها از یک دیگر می‌شود. ولیکن درست به دلیل اهمیت تمایز این دو مقوله از لحاظ درک صحیح و واقع‌بینانه از امور و رویدادهای سیاسی، جداکردن ویژگیهای هر یک از این دو به منظور شناخت ماهیت و محتوای خاص هر کدام از آنها ضرورت اساسی دارد.

۳۱۹

۲- قهر و قدرت

هانا آرنت می‌گوید: «یکی از روشن‌ترین تمایزات میان قدرت و خشونت این است که قدرت همیشه نیازمند تعداد است، حال آنکه خشونت لاقلاً تا حدی می‌تواند بدون آن به کار خود ادامه دهد چون متکی به اسباب و ادوات است» (۱: ۶۴).

برای روشن شدن این توفیر کافی است به الگوی ناب و خالص یا حالت افراطی و فرضی هر یک از این دو مورد توجه شود: «صورت افراطی قدرت این است که همه در مقابل یکی قرار بگیرند. شکل افراطی خشونت آنست که یکی در برابر همه بایستد. حالت اخیر هرگز بدون کمک

آلات و ادوات صورت امکان نمی‌پذیرد» (ایضاً).

این وجه تمایز هر چند نمود شناسانه است اما هنوز ماهیت متفاوت قهر و قدرت را نشان نمی‌دهد. هانا آرنت تمامی این تفکیک را در پرتو دیدگاه بدیع خویش از مسأله هدف - وسیله می‌نگرد و نتیجه می‌گیرد: «خشونت دارای ماهیت ابزاری است و مانند هر وسیله دیگری همیشه بدین نیاز دارد که هدایت شود و از طریق غایتی که تعقیب می‌کند توجیه گردد و آنچه نیازمند توجیه به وسیله چیزی دیگر باشد، نمی‌تواند ماهیت هیچ چیز قرار بگیرد» (۷۸: ۱).

پس توضیح ماهیت قدرت نمی‌تواند بر پایه رابطه‌ای که نتیجه عملکرد قهر در خدمت قدرت است صورت گیرد. قهر و خشونت مخرب‌اند. غایت و هدفی که ابزار و ادوات خشونت در جهت نیل بدانها به کار می‌افتند، چیزی جز انهدام و از هم پاشیدن و در یک کلام، نابودی، نیست. ابزار قهر، وسیله ترساندن، به خوف و وحشت انداختن، به تسلیم و تمکین واداشتن، یعنی خلاصه ابزار نابودی تعادل روحی و بر هم زدن قرار و آرامش انسانهاست. ابزار قهر نهایتاً وسیله نابودی فیزیکی آدمیان است. این گونه وسائل در هر حال وسائل قهرآمیز و خشونت‌باراند. رابطه اینها با انسان مستقیم و بی‌واسطه نیست. هرگونه مناسباتی بین انسان و وسائل قهر بواسطه و منوط به حضور غایت و هدفی است که سیر و سمت کاربرد وسائل قهر و خشونت را نشان می‌دهد، یا هدایت و توجیه می‌کند. درباره قدرت اما این رابطه مستقیم و بی‌واسطه است. قدرت از رابطه انسان با انسان نشأت می‌گیرد و آنهم به روالی خاص. قدرت صفتی خاص انسان منفرد نیست و برخلاف قهر به رشد و قوام فضایی که قهر و خشونت نافی آنست نیاز دارد. قدرت از فضای فی مابین انسانها برمی‌خیزد: «مفهوم قدرت با این معنا ملازمه دارد که قدرت [برخلاف صفات دیگر مانند توانمندی، زیبایی، زور...] مستقیماً به خود شخص انسان مربوط نیست، بلکه اختصاص به فضای فی مابین انسانها دارد، فضایی که اتحاد و اتفاق آدمیان در آن صورت می‌گیرد» (۳: ۲۲۷).

۳- ذات اجتماعی قدرت

قدرت نیازی به توجیه خود ندارد، زیرا از ارکان پیدایش هرگونه جمع و اجتماع انسانی است. قدرت امری است فی‌نفسه «... قدرت غایت لذاته^۱ است... بنیان قدرت بر همه هدفها مقدم است و پس از آنها نیز به جای می‌ماند» (۷۸: ۱).

بنیان قدرت از نظر هانا آرنت پیوند انسانهایی است که در مراددهای آزاد از جبر و اضطراب قرار می‌گیرند، و ضمن شور و مباحثه درباره امور مطلوب خویش به منظور رفع نیازهای مشترک

۱- منظور an sich است که بهتر بود «در خود» یا «فی‌نفسه» ترجمه شود.



متحد می‌شوند و در جهت نیل به مضمون پیمان خود، به اقدامی همبسته دست می‌زنند. مبنای پیدایش قدرت بر فرمان و اطاعت نهاده نیست، بر شور و شراکت نهاده است. قدرت در آنجایی به وجود می‌آید که: «انسان‌ها با هدف معینی گرد هم می‌آیند و با یکدیگر متحد و متشکل می‌شوند» (۴: ۸۵).

اجبار فرد بر فرد، تحمیل اراده یا فرمان مطاع در این میان تعیین کننده نیست. قدرت رابطه‌ای نیست که به طریقی ناظر به ضدیت و تقابل باشد، بلکه بنایش بر گرایش آزاد و مطلوب دو جانبه از یک سو به نفع سوی دیگر است. چون منبع زایش و گسترش آن فضای بینابینی است، پس مشروط و منوط به وجود و حضور طرفین است و به این اعتبار جلب توجه و رعایت خواسته‌ها و نظرات طرفین از ارکان اولیه ایجاد رابطه قدرت محسوب می‌شود و توسعه آن در گروهی گسترش این ویژگی‌ها در بین تعداد بیشتری از آدم‌هاست: «قدرت ناظر است بر توانایی آدمی نه تنها برای عمل، بلکه برای اتفاق عمل. قدرت هرگز خاصیت فرد نیست بلکه به گروه تعلق می‌گیرد و فقط تا زمانی که افراد گروه با هم باشند، وجود خواهد داشت» (۱: ۶۸).

قدرت تجلی ذاتی اجتماع آزاد انسان‌ها و تبلور اتحاد آگاهانه آنهاست. قدرت با نیرو و قوت فیزیکی تکا تک آدم‌ها نیز توفیری اساسی دارد و پدیده‌ای است خاص گروهی متحد و متفق: «برخلاف زور بازو که همچون جهیزیه طبیعت به انسان، در اندازه‌های گوناگون و به هر کس

بطور جداگانه داده شده است، قدرت تنها در آنجایی به وجود می‌آید که آدم‌های زیادی گرد هم آیند و به منظور دست زدن به اقدامی متحد شوند (۳: ۲۲۷).

نه تک تک آدم‌ها و نه انبوهی ناموافق و پراکنده نظر، هیچیک نمی‌توانند صاحب قدرت باشند، زیرا پیدایش و پویای قدرت، از نظر آرنت، مستلزم مرادۀ آزاد انسان‌ها، اتفاق نظر و اقدام مشترک مبتنی بر بحث و مشورت است. اینها عناصر واقعی سازندۀ قدرت‌اند که نمونه‌های خاص و مشخص آنها را هم در عصر باستان و هم در قرون جدید می‌توان یافت. هانا آرنت به نوع قدرت دولتشهرهای باستان اشاره می‌کند که قدرت سیاسی آنها نه بر فرمان و اطاعت بلکه بر ارتباط عمومی و اتفاق استوار بود: «هنگامیکه مردم و دولتشهر^۱ آتن معتقد شدند که قانون اساسی آنان عبارت از برابری در برابر قانون است، یا رومیان حکومت خویش را Civitas [جمهور شهروندان] نامیدند، مفهومی از قدرت و قانون در ذهن داشتند که به رابطه بین فرمان دادن و گردن نهادن متکی نبود» (۱: ۶۲).

۲- زمینه‌ها و عناصر قدرت شورایی

گفتیم که عناصر سازندۀ قدرت در نظریۀ هانا آرنت عبارتند از ارتباط اجتماعی و مرادۀ آزاد فکری، ایجاد اتفاق و هماهنگی نظری و پیوند انسانها به منظور اقدام به کاری مشترک. می‌توان چکیده این عناصر را در مفهوم مرکزی نظریۀ او که «اقدام شورایی»^۲ است، باز یافت. هانا آرنت در بسیاری از آثار خود به تجارب جنبشهای شورایی صد سال اخیر جهان می‌پردازد و با پیگیری و استمرار به بررسی یک نهضت‌های شورایی همت می‌گمارد. در بخش مهمی از کتاب درباره انقلاب در این باره سخن رفته و در کتاب انقلاب مجارستان و امپریالیسم توتالیتیر چگونگی پاگیری و گسترش سریع شوراهای کارگری بوداپست و سراسر مجارستان در طول جنبش سال ۱۹۵۶ مفصلاً شرح داده شده است. در هر دوی این آثار و بخصوص در کتاب درباره انقلاب پدیده شورا و واحدهای قدرتی که بر پایه مرادۀ آزاد، مباحثۀ مشترک و اقدام متحد بنا شده‌اند، از جوانب گوناگون مورد مشاهده و بررسی قرار می‌گیرند.

۱- نمونه دولتشهرها و سیستم قدرت سیاسی آنها ظاهراً در زمان سلوکیان در برخی از شهرهای ایران، از جمله در بلخ نیز برقرار شده بود: «سیاح معروف چینی چانگ کثین می‌گوید بلخ به تنهایی بیش از یک میلیون جمعیت داشت... و آنها شهرها و شهرک خود را خود اداره می‌کردند و این به معنی وجود مجالس و انجمنهای محلی است» - کتاب اساطیر ایرانی - نوشته مهرداد بهار، ص ۶۰.

۲- Kommunikatives Handeln، به معنای عمل و اقدام توأم با بحث و گفتگوی متقابل.

قدرت شوراهای همان قدرت فارغ از اجبار و سلسله مراتب، قدرت پیوند داوطلبانه، قدرت اقدام مبتنی بر تفاهم و تساهل است. افراد شورا در سلسله مراتب کورکورانه آمر و مأمور قرار نمی‌گیرند، بلکه در پیوندی آکنده از همکاری و همدلی و سرشار از بحث و مشاوره، در کنار هم و باهم‌اند؛ وجه مشخصه اصلی شوراهای در این نهفته بود که سعی داشتند تک تک افراد بطور بلامانع، وسیع و مستقیم در زندگی عمومی شرکت داشته باشند» (۳: ۳۳۹).

ظهور شوراهای از بطن مردم و اغلب بطور ناگهانی است و برای صاحب منصبان و رهبران سازمانهای هرمی - اعم از آنهاست که با حکومت‌اند یا مخالف حکومت - کاملاً غافلگیرانه و حیرت‌آور است. شوراهای در اعماق اجتماع و زمینه وسیع توده‌ها ریشه دارند و بدلیل رها کردن و به جریان انداختن توانهای سرکوب شده مردم، بطرز شگفتی خود انگیزخته و جوشانند؛ «از جمله چشمگیرترین ویژگیهای عام شوراهای حالت خودجوش پیدایش آنهاست» (۳: ۳۳۸).

در تمام انقلابات اصیل دوپست سال اخیر جهان، شوراهای هر بار به عنوان قدرت مستقیم و سرشار از تحرک و توان مردم خودنمایی کرده‌اند و به باور هانا آرنت معرف هیئت ناب و بی‌شائبه هر انقلاب‌اند؛ شوراهای برخاسته از بطن مردم، ملموس‌ترین دستاورد از بین تمامی واقعیات انقلابی به شمار می‌آیند...» (۳: ۳۳۹).

ظهور مکرر این واقعیت ملموس در انقلابات در قرون اخیر و روند نسبتاً یکسان پیدایش، و سرآغاز مشابه گسترش و نیز همسانی مناسبات درونی این پدیده در همه جا، حکایت از وجود یک بدیل واقعی قدرت سیاسی در جهت گذشتن از شکل‌های کهنه و کند و ناکارآمد قدرت و رسیدن به نوع متعالی‌تری از پیوند سیاسی - اجتماعی مردم دارد. حضور مستقیم و بلامانع گروه‌های متحد و همفکر در عمل متنوع و مستمر شورایی، توسعه آشناییها و گسترش تفاهم فی‌مابین آراء و عقاید گوناگون، پیدایش امکانات فراوان گفت و گو و تبادل نظر برای رفع پیشداوریها و موانع ذهنی، سرزندگی و پویایی پهنه‌های ابراز وجود و ارائه نظر و قدم، همه و همه، اگر به واقعیت پیوندند دیگر جایی برای ترس و (لذا) تعصب باقی نمی‌ماند. بر عکس مشارکت در امور جاری توسط فردی که قبلاً خود را بکلی منزوی و عاجز می‌پنداشت، موجب شعله‌ور شدن آتش شور و هیجان زندگی می‌شود، به تفاهم جمعی دامن می‌زند و روحیه تساهل و مدارا با دیگراندیشان و رعایت حق و حقوق آنان را پرورش می‌دهد. بدینسان به جای اضطراب و سوءظنی که در میان مردمان استبدادزده نسبت به امور و فعالیت‌های سیاسی و اقدام جمعی به چشم می‌خورد، شورا برانگیزنده شور و اعتماد متقابل در میان مردم می‌شود؛ شور و شوق عظیمی که نظام شورایی برمی‌انگیزد، عملاً ناشی از آنست که در این گونه عمل هر فردی خودش را شریک در اقدام می‌یابد و سهم عملی خویش در دستاوردهای روزانه زندگی را

بلافاصله پیش روی خود دارد (۳: ۳۳۹).

بی‌تردید هانا آرنت از مبلغین الگوی قدرت مستقیم و عنصر اقدام شورایی است لکن از جمله آگاهان و صاحب‌نظران موشکاف و صالح و نه مروجان خام و بی‌خیال آن. هانا آرنت در بررسی کلیه نمونه‌های قدرت مستقیم و همگی رویدادهای شورایی قرن اخیر به این نکته بسیار با اهمیت واقف گردیده که قدرت مستقیم و الگوی شورا پیوسته در معرض خطراتی از درون است و از بیرون هم هر بار آنقدر مورد حمله و یا تحت فشار قرار می‌گیرد که سرانجام رو به اضمحلال می‌رود. شوراها تحت تأثیر این مخاطرات که بدانها در پایین اشاره خواهد شد، هر بار پدیده‌ای موقتی و زودگذر بوده‌اند و دیری از عمر و عمل آنها نگذشته، دچار فرسایش، اصطکاک مواضع، پیدایش روحیه انحصارطلبی گسترش شیوه حذف و طرد می‌شوند و رو به زوال می‌روند.

۱-۲- منع مطلق طلبی

مردمانی که بنابر نیازهای بنیادی و یا رفع حوائج روزانه، به مرادده و ارتباط اجتماعی روی می‌آورند و در بهترین حالت بر پایه شور و بحث سرشار از تفاهم و همدلی دست به اقدام شورایی می‌زنند، هیچگاه انگیزه تحمیل اندیشه محض و مطلق را در سر ندارند. هر فرد و گروهی که به الگوی شورایی متوسل می‌شود، تماس و مرادده با دیگران را بر پایه تفاهم و اقتناعی که از کلام روشنگر برمی‌خیزد بنا می‌نهد. اعضاء شورا نسبت به چرایی مسائل و معضلات جاری خویش و چگونگی حل و فصل آنها آراء و عقایدی دارند که از حقایق رویدادی یا روزمره^۱ برمی‌خیزند و این افکار و سخن‌ها را در میدان مشاوره و گفتگوی آشکار عرضه می‌کنند. از میان تعاطی این افکار در روند بلامانع تبادل آراء و عقاید است که سرانجام توافق حاصل می‌آید و پیوند تفاهم‌آمیزی سر می‌گیرد که مبنای اقدام و قدرت آنها محسوب می‌شود: «افکار و نظریاتی که در حین مرادده عمومی و آشکار، بر آن توافق شده باشد، قدرت آفرین‌اند» (۳: ۹۶).

قدرت سیاسی ریشه در آراء و نظریات^۲ شخصی و موضعی دارد که از مقوله حقایق و رویدادهای روزمره‌اند. تنوع موجود در این گونه نظریات، خود موجب گفت و گو و ارتباط ذهنی می‌شود و تفاهمی که به وجود می‌آید خود نشانه پذیرش گوناگونینها و مردود شمردن داعیه اثبات حتمی یک نظر یا اقتضای مطلقیت آن است: «هیچ نظریه‌ای فی نفسه اثبات شده نیست. در

مقوله آراء و نظرات شخصی و موضوعی - و نه در مقوله حقیقت - تفکر ما حقیقتاً از طریق استدلال و جدل به پیش می‌رود، از جایی به جای دیگر، از نقطه‌ای از جهان به نقطه‌ای دیگر، از خلال انواع عقاید متضاد می‌گذرد، تا سرانجام به نوعی تعمیم بیطرفانه ارتقاء یابد» (۴: ۶۲).

پس آنچه مبنای گردهم‌آیی، مراوده آزاد، پیوند و اتحاد افراد و سرانجام اقدام شورایی آنان قرار می‌گیرد، گوناگونی آراء و عقاید و تحمل این گوناگونی و سیر به سوی اتفاق نظر از طریق بحث توأم با تفاهم است. داعیه حق محض و حقانیت مجرد یکسره با این مبنای کار در تقابل، یا حتی تناقض حتمی است. به باور هانا آرنت، یکی از بارزترین خطراتی که بافت و بنای شورا و الگوی قدرت مستقیم و هماهنگ مردمی را تهدید می‌کند، ورود عناصر فکری‌ای است که ادعای صلاحیت منحصر به فرد و داعیه حق مطلق دارند. او در این باره تفکیک کلاسیکی ارائه می‌دهد: «از زمان لایب نیتس، حقایق فلسفی، علمی و ریاضی را به عنوان حقایق عقلی^۱ یا مفهومی می‌شناسیم که از حقایق رویدادی متفاوت‌اند» (۴: ۴۸).

قلمرو قدرت سیاسی، جای افکار و عقایدی است که از حقایق رویدادی یا روزمره استنتاج می‌شوند نه از حقایق عقلی یا مفهومی: «کلیه اشکال تفکر و ارائه حقیقت به گونه‌ای هستند که به محض ورود به قلمرو سیاست گرایش به سلطه‌گری پیدا می‌کنند. آنها برای آراء و عقاید دیگر محلی قائل نیستند، حال آنکه ویژگی تفکر سیاسی عبارت است از ملحوظ شمردن نظریات دیگران در سیر تأملات جاری» (۴: ۶۱).

حقیقت و حقایق عقلی کلی، چه به صورت احکام فلسفی و چه در سایر اشکال بروز و تجلی‌شان، درست از آنجا که داعیه حقیقت بودن دارند، نمی‌توانند پذیرای جرح و تعدیل یا تکمیل باشند. داعیه حقیقت از ایده حق مطلق سرچشمه می‌گیرد و بنابراین: «از نقطه نظر سیاست، حقیقت مستبد است و به همین دلیل است که خودکامگان از حقیقت بیزارند زیرا از رقابت آن با خود در هراس‌اند» (۴: ۶۱).

پس قدرتی که اتحاد سازنده‌اش عبارت از انسان‌هایی با آراء و نظرات گوناگون است که بر پایه قبول گوناگونی با هم به تفاهم و اتحاد عملی می‌رسند، نباید به عرصه‌ای گام بگذارند که ذات و محتوای آن و مطلقیتی که لازمه آن است با انسجام عملی قدرت منافات دارد و شیرازه آن را از هم می‌گسلد. هانا آرنت با بر حذر داشتن قلمرو سیاست از ورود در حقایق عقلی کلی، به خطر مهلکی توجه می‌دهد که الگوی قدرت شورایی پیوسته با آن مواجه بوده است: «همینکه قدرت سیاسی به حقایق عقلی کلی بپردازد، در واقع پای را از گلیم خود بیرون نهاده است» (۴: ۹۶).

اما تجارب تاریخی جملگی حکایت از صعود و آنگاه سقوط ستاره اقبال قدرت شورایی می‌کند. منبع مطلق طلبی و زنهاردادن نسبت به توان تخریبی ایدئولوژیها، و به باور هانا آرنه همه حقایق عقلی کلی، نه تنها برای نجات شورا و ممانعت از تخریب آن و پا وسیله شدنش در دست مدعیان حقیقت مطلق اصولاً کفایت نمی‌کند، بلکه عملاً هم کاری از پیش نمی‌برد. جریانات ایدئولوژیک با توسل به حربه‌های سازماندهی مخفی و ایجاد جو ارباب و گمراهی، به چابکی بر ارکان قدرت شورایی مسلط می‌شوند و از این طریق نیروی موجود در آنها را به تصرف در می‌آورند و هنگامی که قالب ظاهری و انرژی انسانی درونی آنها را دیگر مفید فایده‌ای ندانند به آسانی نابودش می‌سازند. چرا چنین تخریبی ممکن می‌شود؟ هانا آرنه مانند اکثر پژوهشگرانی که درباره نهضت‌های شورایی به کاوش پرداخته‌اند، دلائل متعددی را ذکر می‌کنند. وجود منفرد نهضت شورایی در میان دریایی از دشمنان داخلی و جهانی، دخالت مستبدانه جریانها و احزاب متمرکز و سازمان یافته که ظاهراً با اهداف مشابهی فعالیت می‌کنند، افت تدریجی شور و شرف عمومی در اثر فشارهای مخالفین آگاه یا از ناحیه سنن و آداب کهن معایر با شورا از جمله این دلائل‌اند؛ و بالاخره مهمترین عنصری که شاید زمینه اصلی فعالیت عوامل منفی دیگر هم باشد، فقدان آگاهی و فقر فرهنگی مردمان بر پا کننده شورا و عقب ماندگی فرهنگی - مدنی کل جامعه است. درست در این خلاء فرهنگی است که جولاندهی مطلق طلبان و مدعیان حق محض امکان‌پذیر می‌شود، و تمهیدات و دسیسه‌چینی‌های تفرقه افکنانه سازمانهای متمرکز مؤثر واقع می‌گردد که سرانجام به آلت فعل قرار دادن و به کجراه و انحطاط کشاندن شورا می‌انجامد. فقر فرهنگی و انس و الفت نداشتن مردم با حقوق مدنی و اصولاً دست نیافتن تاریخی آنها به مدنیت و دستاوردهای سیاسی - فرهنگی آن، مقوله مردم را حتی فی نفسه مخدوش می‌کند. مردم در دیدگاه هانا آرنه یک توده گمنام، بی‌هویت و بی‌حق و حقوق نیست. هانا آرنه وقتی از مردم، شوراها و مردمی و الگوی قدرت مستقیم مردم سخن می‌گوید بنا را بر آن مفهوم معین و تاریخی می‌گذارد که از آثار و علائق و نتایج مدنیت بهره‌مند بوده حتی به داده‌های تمدن هادت کرده باشند. در دیدگاه هانا آرنه مردم عبارتند از: مجموعه‌هایی از انسانها که در نهادها و سازمانهای گوناگون مجتمع و همبسته‌اند و عادت کرده‌اند که قدرت خود را بر طبق قواعد معین در مجاری قانونی اعمال کنند (۳: ۲۱۵).

پس مردم، به تعبیر فوق، مفهومی متعالی از مقوله جمهور شهروندان است. به عقیده آرنه پیش شرط لازم برای نفع و قوام و تداوم عملی چنین برداشتی از مفهوم مردم، وجود و توسعه

دائمی فضای آزاد عمومی و علنی^۱ است. این همان مقولهٔ جامعی است که هم سرچشمهٔ شکل قدرت و هم حافظ ارکان سازندهٔ آن است.

۲-۲- فضای آزاد عمومی و علنی

اجزای سازندهٔ الگوی ناب قدرت و اقدام شورایی عبارت بودند از مراودهٔ آزاد، تبادل افکار، رسیدن به اتفاق و اتحاد توأم با تفاهم و مشاوره و تصمیم به اقدام مشترک. اگر تجارب شورایی به سبب کاستی‌های گوناگون و از جمله ضعف و سستی افکار و آگاهی‌های متنوع و لازم، ماندگار نبوده‌اند و اگر ترقی و تعالی مدنی در عرصهٔ قدرت سیاسی، الگویی جز شورا و نهادهای قدرت مستقیم مردمی ندارد، پس برای تدارک آگاهی‌های ضروری و ارتقاء سطح فرهنگ عمومی و جبران کمبودهای فکری شورا به هنگام پیدایش آنها و بالاخره حفظ جوهر و اجزاء بنیادی قدرت مردم در مراحل که قدرت توده‌ها رو به افول می‌نهد، باید تدبیری اندیشید و روشی را برگزید که در عین پاسخگویی به نیازها، مشکلاتی عظیم‌تر و دشوارتر و مصیبت‌هایی مضاعف ایجاد نکند. هانا آرنه راه حل‌های ناظر به ایجاد ستاد آگاهی طبقه و امثالهم را که داعیهٔ انحصار علم و دانش اجتماعی و آگاهی مطلق و مرجعیت تام بصیرت و شعور سیاسی را دارند به کلی مردود می‌داند و از نقطه نظر تاریخی شکست‌خورده و حتی دفع فاسد به افسد می‌شمرد.^۲ قدرت و اقدام مستقیم و آزاد مردم را باید به صورت گوناگون حفظ کرد و کیفیت آنرا ارتقاء داد، پس بهترین راه حل این مسأله استقرار و استمرار و توسعهٔ فضای آزاد عمومی و علنی است نه ایجاد خودسرانهٔ مراکز که داعیهٔ دانش و حق مطلق دارند: «مفاهیم عمومی و علنی بیانگر پدیده‌هایی بهم بسته و در عین حال گوناگون‌اند. اولین معنای آنها اینست که هر آنچه به عموم مردم ارتباط دارد، در معرض دید و دریافت تک تک انسان‌ها قرار می‌گیرد و از بیشترین درجهٔ وضوح و پیدایی برخوردار می‌شود... این مفاهیم همچنین اساساً به سرنوشت جمعی انسان‌ها مربوط‌اند و به اعتبار چنین خصیصه‌ای از قلمرو خصوصی بکلی متمایزاند» (۵: ۵۲ - ۴۹).

وجود انواع و اقسام نهادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، آزادی پیوستن به آنها، حضور در متن آنها همراه با کنکاش بی‌قید و شرط و حفظ و توسعهٔ ماهیت و مضمون متنوع این مجاری

۱- Die Öffentlichkeit به معنای فضای جامع افکار عمومی و کلیهٔ نهادها و آزادی‌های مربوطه.

۲- هانا آرنه در سراسر آثاری که در نقد توتالیتریزم نوشته به تفصیل این موضوع را مورد بررسی قرار



خسونت

نوشته هانا آرنت

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ترجمه

عزت الله فولادوند

فعالیت عمومی، همه اینها موجبات اتحاد و اتفاق گروه‌های کثیر مردم را فراهم می‌آورد. انسان‌ها با توسل به این امکانات می‌توانند ضمن نگهداشتن استقلال فکری و شخصیتی خویش، به عرصه اشتراک مساعی و تعاون گام نهند: «فضای آزاد عمومی و علنی بمانند دنیای مشترک و همگانی ما، انسان‌ها را گرد هم می‌آورد، بی‌آنکه بیدرتنگ به ایجاد سلسله مراتب یا انحلال هویت افراد در مجموعه بینجامد» (۵: ۵۲).

فضای آزاد عمومی و علنی ساحت حفظ اجزاء و عناصر سازنده قدرت است و امکانات فراوانی در بر دارد: «اشکال گوناگون همکاری، عهد و پیمان، اتحاد و اتفاق و بالاخره متن قانون اساسی، موجبات تحکیم قدرت و حفظ واقعیت وجودی آن را فراهم می‌آورند» (۳: ۲۲۷).

ثبیت و تداوم قدرت سیاسی، مستلزم پایدار ماندن پیوستگیها و عمر پیمانهاست. این فرآیندی است که می‌تواند اشکال و صور گوناگونی پیدا کند. لکن استمرار آن پیوسته لازم است. درجا زدن و رکود کارکرد این روند خسارات سنگینی به بار می‌آورد زیرا قدرت نه مایملکی خصوصی و نه مانند ثروت اندوختنی و نه همچون زور بازو نیرویی فردی است. قدرت تنها به عنوان جریان پیوسته پایدار می‌ماند: «قدرت برخلاف زور بازو، هرگز جزئی از دارایی انسان به شمار نمی‌آید. قدرت بمجرد آنکه احاد انسانی سازنده آن، بهر دلیل، متفرق شوند و یا خلف وعده کنند، از بین می‌رود» (ایضاً).

فضای آزاد عمومی و علنی، مجموعه امکانات و ارتباطات همگانی است که شرایط لازم برای بقاء اشکال و صور گوناگون تحقق مستمر قدرت را در بر می‌گیرد. فضای آزاد عمومی و علنی در عین حال، میدان تحرک و پویایی دائمی عناصر سازنده قدرت و تراکم و تجدید تولید آگاهی‌ها و غنای فرهنگی لازم جهت حفظ و دفاع از قدرت است. فضای آزاد عمومی و علنی، همچون خود قدرت، باید پویش و تحرک دائمی داشته باشد و گسسته نشود. هرگونه گسستگی و سستی در کارکردهای سراسری و عظیم آن، لطمات شدیدی به ارکان قدرت وارد می‌آورد. فضای عمومی بعنوان منبع پیدایش قدرت سیاسی عمل می‌کند و قدرت نیز هیچگونه روند راکدی را تاب نمی‌آورد: «آنچه در هر زمان یک پیکره سیاسی را سر پا نگاه می‌دارد، بار قدرت است. هر آینه این توانمندی سستی گیرد و به عجز و ناتوانی مبدل گردد، جمعیت سیاسی رو به زوال می‌رود. با این روال نمی‌توان بازی کرد، زیرا بار قدرت - برخلاف وسائل خشونت و قهر که می‌توان آنها را در گوشه‌ای انباشت و در روز مبادا دست نخورده وارد کارزار کرد - قابلیت ذخیره شدن ندارد و علی‌الاصول به همان میزانی وجود خارجی پیدا می‌کند که در حال تحقق باشد. اگر در جایی قدرت عبارت از واقعیتی جاری نبوده طوری با آن رفتار گردد که گویی می‌توان آن را به کناری نهاد و به زمان اضطرار به سراغ آن رفت، حاصل این کار اینست که قدرت

در همانجا از هم می‌باشد» (۵: ۱۹۳).

پس تداوم فضای سازنده قدرت و کارکرد آزادانه آن شرط وجود بالفعل آنست و تحقق عناصر زاینده‌اش مستلزم بقاء و غنای فضای آزاد عمومی و علنی جامعه است. رسانه‌های گروهی آزاد، مطبوعات متنوع و با کیفیت، امکانات جوراجور مراوده اجتماعی، آزادی بیان و قلم و اعتلای فرهنگی... همه از اجزاء سازنده مقوله‌ای است که آرنت آن را فضای آزاد عمومی و علنی نام نهاده و مرتبه فرهنگی والایی از آن انتظار دارد، به عقیده او وجود این فضا، فی‌نفسه بهترین حافظ و ضامن دوام آن و درجه مصونیت‌اش از گزند دستبردهای خصوصی و منافع قشری و گروهی است: «برای جلوگیری از فساد خصوصی در قلمرو فضای آزاد عمومی و علنی در جامعه، تنها وسیله‌ای که در اختیار داریم خود همین فضاست، زیرا هر عملی که در این صحنه صورت گیرد، خود به خود در معرض افکار عمومی قرار دارد. هر کس آشکارا به تبلیغ بپردازد، در دید و دسترس همگان قرار می‌گیرد و به این ترتیب همانطور که ترس از مجازات مانع از ارتکاب جنایت می‌شود، ترس از رسوایی نیز مانع از فساد خواهد شد» (۳: ۳۲۳).

هیچ چیز نمی‌تواند به اندازه عینیت امور و آشکار بودن رویدادها و مسائل، مانع از دخالت‌های ناروای صاحبان زر و زور در فضای عمومی جامعه و نهادهای آن باشد. دستگاه‌های تفتیش عقاید و سرکوب پیش از آنکه از صدمات جلوگیری کنند، خود موجب سستی ارکان پایداری نهادهای عمومی و آشکار جامعه می‌شوند. بر عکس، ارتقاء سطح درک و دریافت سیاسی مردم، رشد آگاهی‌های عمومی و فرهنگی آنها، رفته رفته موجب پیدایش نوعی اخلاق و آداب مدنی می‌شود که عدول از آن و بی‌توجهی به معیارهایش، از جانب هر کس که باشد، موجب اعتراض و مخالفت جدی مردم خواهد گردید. بدینسان مسأله رسوایی در برابر افکار و انتظار عمومی به حربه مؤثری علیه سوء استفاده‌کنندگان تبدیل خواهد شد: «در حالیکه خوف از مجازات، همه شهروندان را در بر می‌گیرد، ترس از رسوایی فقط به آن کسانی برمی‌گردد که در معرض دید و قضاوت افکار عمومی قرار دارند» (۳: ۳۲۴).

به این ترتیب، الگوی قدرت و اقدام آگاهانه شورایی در متن مقوله فضای آزاد عمومی و علنی همراه با طرد مطلق طلبی، نمونه عملی نظریه قدرت هانا آرنت را تشکیل می‌دهد. حفظ و استمرار فضای آزاد عمومی و علنی در جامعه یعنی پاسداری از بستر سیر و سیلان عناصری که در دوران طلوع انقلاب، به بلوغ و بختگی و غنای افکار مردمان مدد می‌رسانند، مردمانی که دست‌اندرکار تشکیل و توسعه شوراهای می‌شوند، و به هنگام آفت و غروب انقلاب حفاظت و صیانت از حداقلی از دستاوردهای آن را به عهده می‌گیرند.

۵- تبدیل قدرت به قهر یا شرایط از خود بیگانه شدن قدرت

اگر قدرت به شکل ناب و خالص و بی واسطه آن، یعنی به صورت شوراها متجلی باشد، معمولاً به محض آنکه در هر مورد خاص به مقصود خود که همانا رفع نیاز و حل مشکلی شورایی است، نائل گردید، اجزاء سازنده و آحاد انسانی اش از هم جدا می شوند و ارگان قدرت - شورا - با دست یافتن به غایت درونی اش ناپدید می گردد تا بنیان مردمی آن، در جایی دیگر و با هدفی تازه به تأسیس شورای نوینی اقدام کند. اما اکثر اوقات قدرت از طریق ضوابط و ساز و کارهای انتخاباتی به فرد یا جمع برگزیده ای تفویض می گردد و این ارگان برگزیده به نمایندگی از جانب صاحبان واقعی قدرت - یعنی روابط و پیوندهای قدرت سازی که به آنها اشاره کردیم - آن را به کار می برد. بنابراین کلیه سازمانها و نهادهایی که به صورت دمکراتیک ایجاد و یا انتخاب شده باشند، در واقع ترجمان قدرت اصلی یعنی بافتهای متحد و مستفک مردمی اند و بقاء مشروعیت و مقبولیت آنها بسته به تداوم وجود و استمرار حمایت موکلین آنهاست: «نهادهای سیاسی جملگی تجلیات و تجسمات قدرتمند و به محض آنکه قدرت زنده مردم از پشتیبانی آنها باز ایستاد، به جمود و فساد می گرایند» (۱: ۶۳).

حال اگر اقبال توده ها نسبت به رهبر و یا یک ارگان حکومتی، حزبی و حتی در جمع کوچکتر، نسبت به مسئولین جمعیتی، رو به زوال رود، در واقع از بار قدرت آن رهبر و حکومت و مرکزیت حزبی کاسته شده است و جای خالی این کمبود را با هیچ گونه تمهید و یا توسل به ابزار و آلات پنهانکاری و فریب نمی توان پر کرد. تنها راه شایسته و درخوری که برای ترمیم پشتوانه قدرت و یا شکل گیری و تجدید حیات آن وجود دارد، مراجعه به خود صاحبان اولیه قدرت یعنی آراء و عقاید مردم است. روش انتخابات، به اشکال و صور گوناگون، تنها روش سالم و اساسی در چنین شرایطی است و این نکته در تمامی قوانین اساسی دمکراتیک موجود است: بازسازی قدرت رو به زوال از طریق مراجعه به افکار و آراء عمومی.

حال اگر مجریان برگزیده و منتخب قدرت - اعم از حکومتی یا عرصه های محدودتر و کوچکتر - از توسل به روش مذکور سر باز زنند و به اصطلاح حاضر نشوند قدرت را پس دهند، چه اتفاقی می افتد؟ قدر مسلم آنست که در درجه نخست بستر عمومی قدرت، یعنی فضای آزاد عمومی و علنی متلاطم می شود. اعتراض به صورت های گوناگون بروز می کند و مطالبه اصلی معترضین چیزی جز اجرای روش معمول و متناسب اوضاع، بر طبق متون و قرارهای موجود در نخستین پیمانها (از جمله در متن قانون اساسی) نخواهد بود. در اینجا مجریان قدرت به مرحله حساسی نزدیک شده اند زیرا: «بدون انتخابات عمومی، بدون آزادی بلامانع اجتماعات و مطبوعات و برخورد آراء و عقاید... حیات از هر نهاد عمومی رخت

برمی‌بندد و تنها عنصر فعالی که باقی می‌ماند، تظاهر به حیات در قالبی بوروکراتیک است» (۳۳).

یا باید به خواسته‌های مشروع «فضای عمومی» گردن نهاد و یا ناظر از دست رفتن هر چه سریعتر پشتوانه قدرت بود. لحظه سرنوشت و تعیین تکلیف پیش آمده است. در چنین اوضاع و احوالی است که واژه «از کف رفتن بار قدرت و سوسه‌ای به وجود می‌آورد که خشونت را جانشین قدرت سازیم» (۱: ۸۲).

اگر مجریان قدرت در مقابل این وسوسه تسلیم شوند و از اجرای خواسته‌های مشروع و قانونی مردم سرپیچی کنند، نخستین گام را در مسیر نابودی قدرت و مشروعیت خود برداشته‌اند و بدینسان کیفیت رابطه آنان با جامعه و ماهیت ارگانیک حکومتی‌شان در معرض تغییری انحطاط‌آمیز قرار می‌گیرد. گام بعدی، ترساندن، محدود کردن و تفرقه انداختن در فضای آزاد عمومی و علنی، یعنی در زمینه پیدایش اصیل هر نوع قدرت در جامعه است. در این اثنا کلیه محیط‌های مراوده آزاد اجتماعی، رسانه‌های گروهی و مطبوعات، کانون‌های فکر و فرهنگ و هنر و خلاصه تمام پاره‌های پیکر فضای آزاد عمومی و علنی به مخاطره می‌افتند و ناگزیر در برابر دو راهی انقیاد به مجریان خشونت و یا انحلال خویش، قرار می‌گیرند. حکومت و یا آن ارگان اجرایی قانون‌شکن، از منشأ قدرت‌زای خود فاصله‌ای خصومت‌آمیز می‌گیرد و این فاصله بر طبق دینامیسم درونی‌اش، بیشتر و همه جانبه‌تر می‌شود و پا به پای این روند «... خشونت شدیدتر و غیرانسانی‌تر...» (۱: ۸) حاکم می‌گردد. به این اوضاع و احوال نام «بحران» داده‌اند و هر آینه حکومت بخواهد با تشدید قهر و خشونت بر این بحران فائق شود، راهی جز اجرای خط مشی انهدام و نابودی یا تصرف تام فضای عمومی و ریشه‌کن کردن ساقه‌ها و تنه‌های قدرت مردمی آن، در اختیار ندارد و گرنه ساقط خواهد شد. اما شرط پای گذاردن یکپارچه و مصمم قدرت حاکم به مسیر اجرای خط مشی نابودی، قطع آخرین ارتباطات تعدیل‌کننده مابین خود و بنیان‌های مردمی قدرت است، یعنی تصفیه قاطعانه صفوف خویش از هر فرد و جریان متزلزل و نامصمم. با انجام این کار پروسه تغییر کیفی ماهیت رژیم کامل می‌شود و درگیری با جامعه، اجتناب‌ناپذیر. هانا آرنت در کتاب عظیم عناصر و منابع سلطه توتالیتر، بویژه در جلد سوم آن که به دوران حکومت استالین می‌پردازد، بوضوح و دقت خاص، مراحل این انحطاط کیفی فاجعه بار را تشریح می‌کند. وی نشان می‌دهد که حکومت خشونت در مرحله فوق دیگر در صدد جلب رضایت و توافق جامعه نیست، بلکه برنامه‌اش به تسلیم واداشتن مردم از طریق متلاشی کردن کلیه ارکان پیوستگی آنها و تخریب بافتهای قدرت‌زاست. در همین زمان است که تبدیل ایدئولوژی به حربه ترور ایدئولوژیکی، که مقدمات آن قبلاً فراهم شده بود، صورت می‌پذیرد و

در ترکیبی مخرب با ترور فیزیکی و روحی جامعه، جنگی تمام عیار، بطور یکطرفه، آغاز می‌شود: حکومت علیه جامعه، قهر و خشونت علیه قدرت.

در این جنگ البته امکان فتح و استیلا بر جامعه موجود است، لکن هر دو طرف بهایی گزاف خواهند پرداخت: «با نشان دادن خشونت به جای قدرت، ممکن است به پیروزی دست یافت، اما بهایی که باید برای آن پرداخت، بسیار سنگین است. زیرا تنها طرف مغلوب نیست که این بها را می‌پردازد، طرف غالب هم باید آن را از سرمایه قدرت خود بپردازد» (۱: ۸۱).

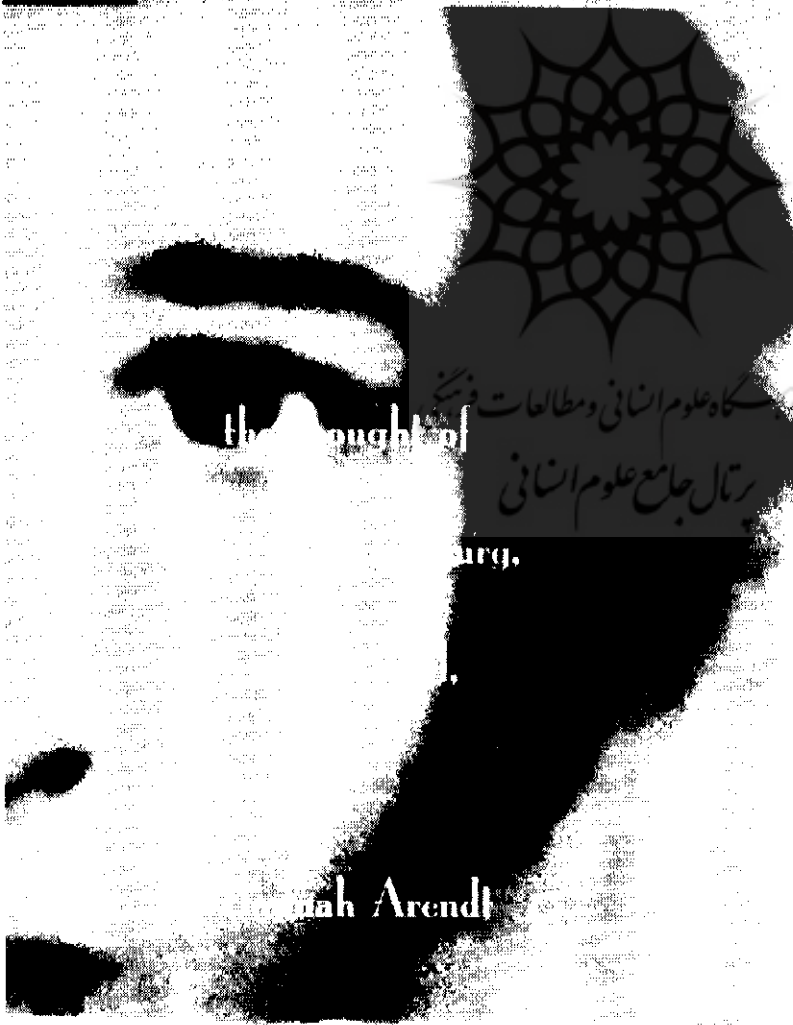
از نقطه نظر یافت و بنای قدرت، هر دو طرف بازنده‌اند. با این تفاوت که حاکمیت به صورت مجموعه‌ای از ساخت‌های قهرآمیز - و خشونت عریان، یا پوشیده و درونی شده بشکل ضدیت کور و بیرحمانه با هرگونه روش تساهل و مدارا و تفاهم - باقی می‌ماند؛ و جامعه چون انبوهی عظیم از آدمهای تنها و بیمزده، به حالت تنازع بقاء در می‌غلند. فضای آزاد، عمومی و علنی نیست و نابود می‌شود و ابزار و امکانات آن به اشغال فاتحین در می‌آید. امکانات مرادۀ اجتماعی، یکی بعد از دیگری منقرض و یا به صورتی از خود بیگانه متحول می‌شوند. پروسه از خود بیگانه شدن قدرت مشروع قبلی و تبدیل شدن آن به قهر و خشونت کنونی، همراه است با غربت زدگی جامعه. در این شرایط، حکومت از بطن مردمی و متن فضای آزاد عمومی جدا شده، در طریق نابودی و انحطاط سراسری این زمینه و جو، خود را در پشت انواع و اقسام دستگاه‌های جبر و سرکوب و تفاسیر خودسرانه و توجیه‌آمیز ایدئولوژیک پنهان می‌کند. قهر و خشونت ابزار اجرایی و جبر ایدئولوژیک شگرد شیادی و عوام فریبی می‌شود و زندگی چنان به مردم شکست خورده تنگ می‌گردد که به گفته یاسپرس: «تنها گریزگاه ما یا فرمانبرداری صرف و بدون تعقل است یا نابودی»^۱.

برای جامعه و مردم هراسان و بیمناک راهی جز در آمدن به پوشش تظاهر و اختفاء باقی نمی‌ماند. سوء ظن و بی‌اعتمادی، چون هوای مسموم فضای عمومی را آلوده می‌کند و مردم از واقعیت مردمی خویش بیگانه شده، به توده‌ای از موجودات جدا از هم تبدیل می‌شوند. دوستی و همدلی، اتفاق و اتحاد، تنها در پس پستوهای پنهان از اغیار صورت می‌گیرد زیرا در پهنه پیدای اجتماع هر چند که: «تحت سرکوب شدید، همه به هم چسبیده‌اند، ولی هر فرد بکلی از سایرین منزوی و جداست» (۶: ۷۴۵).

از خود بیگانه شدن قدرت و تبدیل آن به ارگان جبر و خشونت و استیلا قهرآمیز بر جامعه،

۱- کارل یاسپرس، درآمدی بر فلسفه، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، انتشارات حسینیه ارشاد، سال؟

Philosophia



the thought of

مکاتو علوم انسانی و مطالعات فلسفی
رساله جامع علوم انسانی

urg.

Hannah Arendt

ANDREA NYE

عواقب دردناک و مصیبت باری برای کل جامعه به بار می‌آورد. جبر خشونت، بر کردار و رفتار عمومی اثر می‌گذارد و روابط فی ما بین انسانها آکنده از بیرحمی، ترس، ذلت و خشونت و کینه‌توزی می‌شود. ترس و تعصب که در نهان مشربی واحد دارند، به همه جا رسوخ می‌کند. توده‌های قبلاً بهم پیوسته مردم که زمانی سازنده بافتهای گسترده و توانای قدرت بودند، مأیوس و سرخورده گرفتار بی‌اعتمادی و ناامیدی فزاینده شده از ادامهٔ مراوده در شرایط دشوار عاجز می‌شوند و بدینسان شیرازهٔ بافتهای باقیماندهٔ قدرت هم از هم می‌پاشد و سرانجام جامعه به صورت انبوهی از مردگان از خود بیگانه در می‌آید. در این هنگام برجسته‌ترین جلوهٔ این «جامعه» چیزی جز عصبیت‌های گنگ و پریشان‌فکری و سرگشتگی میلیونی نخواهد بود. خشونت حاکم قدرت جامعه را متکوب کرده و دیگر چنان افسارگسیخته شده است که ناگزیر قربانیان خود را از درون حاملین و حامیان خود می‌جوید. حال دیگر بر تارک دستگاه توجیهی قهر و خشونت نوشته است: «غایت، نابودی هرگونه قدرت خواهد بود» (۸۳:۱).



زندگی انسان امروزی سراسر دستخوش تحولات سیاسی است و قدرت سیاسی گردانندهٔ اصلی گردونهٔ این تحولات است. هانا آرنست به قدرت سیاسی همانند پدیده‌ای از آن توده‌های وسیع مردم و برخاسته از فضای فی ما بین آنها می‌نگرد. آراء و عقاید گوناگون که جزء لاینفک این فضای میانی و خاص طبیعت ارتباط اجتماعی است، خود نمایانگر واقعیت ذاتی تنوع انسانهاست. با هر تولدی، امکانی بکلی نو و بدیع پا به عرصهٔ حیات بشر می‌گذارد و رشتهٔ بی‌پایان این امکانات، حوزهٔ تنگ هر جبر و جزم محدودی را در می‌نوردد. قدرت واقعی در کف پیوندهای بیکران مردمان است و مانند هر گونه استعداد و توانمندی ذاتی اجتماع، تناقض و تغایری با ارکان بقاء و ملزومات نیک‌بختی بشر ندارد. میل و کشش مبهم توده‌های مردم به قدرت - حتی در اشکال از خود بیگانه شدهٔ آن - از همین تعلق اصیل و ازلی قدرت به رابطهٔ آسان و آشنای انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد. قدرت تا هنگامی زنده و پویاست که در میان بافتهای بی‌پایان مردمی تقسیم شده باشد و در شکل خالص و آرمانی آن، هر فردی از ابناء بشر سهم خویش را در رابطه‌اش با هر فرد و بافت عمومی، به رأی‌العین حس کند و به کار بندد.

قدرت از آنجا شروع به از خود بیگانه شدن می‌کند که - بهر دلیل و بهانه‌ای - از کف عده‌ای ربه‌ده شود و بار و توان ربه‌ده شده در ید فرد و یا جمع متمرکزی فشرده گردد. هانا آرنست دخالت حقایق عقلی کلی و حاملین آنها را در قلمرو سیاست، عامل مؤثر و فاجعه‌آفرینی می‌داند که باعث انحصار «قدرت» نزد جمعی اندک و پیدایش عجز و بی‌قدرتی انبوه مردمان می‌شود. از اینروست که او به پرهیز از مطلق‌طلبی و استقبال از گشاده‌فکری و مدارا و تفاهم سفارش

می‌کند. کاستی آشکار نظریه او در این مورد آنست که او، برخلاف بسیاری دیگر از اندیشمندان روشنگر، حاضر نیست از نظریه شناخت - که از دیر باز اصل نسبت در کشف حقایق را در خود ملحوظ شمرده است - به عنوان حربه‌ای انتقادی و افشاگر در مقابل فشار مخرب داعیه حق مطلق، سود جوید. سبب روی گرداندن هانا آرنت از هر نوع نظریه شناخت به منظور روشنگری و کمک به انسجام قدرت مستقیم مردم، تعلق فکری او به مقوله‌ها و سنت تفکر ارسطویی است. در این سنت فکری عرصه سیاست از قلمرو اندیشه در حقایق عقلی و نیز از زمینه‌های معاش و کار و تولید بکلی متمایز شمرده می‌شود. تأثیر این تعلق فکری را ما در کم و کیف مفهوم مهم اندیشه سیاسی و نظریه قدرت هانا آرنت نیز بازمی‌یابیم: عمل سیاسی همچون اقدامی صرفاً برخاسته از رابطه اجتماعی و دیالوگ فی ما بین انسان‌ها، تلقی می‌گردد و ماهیت آن از کار معاش و ساختن و صنعت جدا شمرده می‌شود. از اینرو نقش مرکزی در ایجاد قدرت، به کلام متقابل، گفتگو و تبادل آراء و افکار سپرده می‌شود و زمینه‌های عینی همبستگی چون محل کار و روابط آن، مکان علم و آموزش و مسائل آن و... مورد توجه کافی قرار نمی‌گیرد. در حالیکه درست اکثر نمونه‌ها، جنبش‌ها و تجاربی که شاهد مثال نظریه قدرت او می‌باشند، خود بر پایه زمینه‌های کار معاش، علم و آموزش و... استوارند. نمونه درخشان قدرت اتحادیه همبستگی در لهستان که حاکی از تأیید نظریه آرنت درباره همانندی قدرت سیاسی با پیوند مستقیم و آزاد انسان‌هاست، در عین حال نشان می‌دهد که چگونه قدرت فارغ از قهر و خشونت، از روابط کارخانه و مشترکات برخاسته از محیط کار جامعه نشأت می‌گیرد.

فروردین ۱۳۶۲

منابع و یادداشت‌ها

- ۱ - هانا آرنت، خشونت، ترجمه عزت‌الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۹.
- 2 - Nicos Poulantzas, Politische Macht und gesellschaftliche Klassen, A. Fischer Taschenbuch Verlag, Frankfurt 1975.
- 3 - Hannah Arendt, Über die Revolution, R. Piper + Co. Verlag, München, 1963.
- 4 - Hannah Arendt, Wahrheit und lüge in der Politik, R. Piper + Co. Verlag, München, 1972.
- 5 - Hannah Arendt, Vita activa, R. Piper München, 1981.
- 6 - Hannah Arendt, Elemente und Ursprünge der totaler Herrschaft, Frankfurt a. M. 1955.